



بوده‌اند و با او دشمن. دلایلی در دست است که بزرگان زرتشتی در دوران تازیان هم نه تنها علاقه‌ای به نهضت‌های زرف مردم ایران نداشته‌اند بلکه با آن دشمنی نیز می‌کرده‌اند.

۵- شاید بتوان گفت که ساسانیان چنان مردم ایران را از تاریخ اجتماعی خود دور کردند و با کشتن متفکرانی چون مانی و مزدک چنان خلأی در قلمرو اندیشه و فرهنگ به وجود آوردند که پس از رسیدن ندای اسلام مردم ایران پنداشتند که نور اندیشه فقط از کشور بیگانه می‌تابد و هر چه از خودی است موجب بیزاری است.

۶- شاید بتوان گفت که تبلیغ وسیع و همه جانبه دشمنان و مخالفان، مبنی بر این که مسلک مزدک و بابک، مذهب «اباحه» و اشتراک زنان است کار خود را کرده باشد و عده‌ای از مردم را از نهضت رهانده باشد.

و سخن آخر این که شکست نظامی بابک دلیل بطلان عقاید او نمی‌تواند بود چنان که پیروزی نظامی چنگیز و تیمور دلیل صحت «اندیشه» آنان نیست: برای ارزیابی اندیشه‌ها در تاریخ معماری جز پیروزی و شکست نظامی می‌باید.

## تأثیر نهضت خرمدینان

تأثیر نهضت بابکیان در تاریخ وطن ما نیاز به بررسی و پژوهش بیشتری دارد. برای آغاز کار می‌توان این تأثیر را در حدود قلمرو زیر ترسیم کرد:

به عنوان مقدمه‌ای کوتاه بر این بحث مهم باید گفت که ایرانی برای مقابله با استیلای تازیان و رهائی از قید رقیت بیگانه از سه راه رفته است:

۱- نهضت‌های انقلابی، یا چنان که در آن زمان می‌گفته‌اند «قیام بالسیف» که نهضت بابک بی‌شک در رأس همه نهضت‌های انقلابی ایران قرار دارد.

۲- توسل به تشیع. بدین خلاصه که ایرانی با حربه اسلام علی به جنگ اسلام مأمونها و هارون‌ها رفت. جهان‌بینی تازیان را از درون به سود خود دگرگون کرد.

شکست بابک موجب شد که مسیر نخست، نهضت انقلابی، تا مدتی بسته شود، اما بطور غیرمستقیم سبب شد که تشیع قوت گیرد:

۳- سلاح سوم ایرانیان عرفان (در جنبه مثبت خود) و فلسفه و ادبیات بود. بدیهی است عرفان ایران همیشه دارای جنبه‌های مثبت نیست و نشیب و فرازهای فراوان دارد.

با کشته شدن بابک «قیام بالسیف» در ایران پایان نیافت. گذشته از آن که خرمدینان نابود نشدند، بیست سالی پس از خاموش شدن بابک، به سال ۲۵۵ نهضت وسیع بردگان در ناحیه خوزستان کنونی به رهبری صاحب الزنج آغاز شد و در مدت پانزده سال تمام نیروهای بغداد را گرفتار کرد.

جزایران قرمطیان، «که توده اصلی آنان از روستائیان تشکیل شده بود» به سال ۲۶۰ در خراسان و در سال ۲۷۷ در بین‌النهرین و در زمان سامانیان در قلمرو ایشان دست به شورشی مکرر زدند.

می‌گرداندند. انتخاب خراسان شاید از آن رو بوده که در همه جای ایران پیش و کم خرمدینان بوده‌اند جز در خراسان، و خلیفه به حق از واکنش آنان می‌ترسیده است و می‌خواسته کسانی که هنوز به نهضت نپیوسته‌اند عبرت گیرند. پیکرش را به روایتی، در پوست گاو جا دادند و در محلی که به «کنیسه بابک» معروف شد به دار آویختند، و دو سال بعد پیکر مازیار را پهلوی آن.

می‌گویند عبدالله برادر بابک نیز که دوش به دوش بابک می‌جنگد، با او اسیر می‌شود و چون او مرگی حماسی و مردانه بر می‌گزیند: «راوی گوید که مرا فرمودند که برادر او (عبدالله) را به بغداد بر و بر سر پل بغداد هم عقوبت کن ... چون او را به بغداد بردم و دست و پای او را بپریدم در آن حالت مرا گفت: «فلان دهقان را از من سلام برسان و بگوی که، در این حالت ما را از شما فراموشی نیست». و در این همه عقوبت که با وی کردم یک ذره گونه او نگشته بود.

بدینگونه حماسه‌های خونین تاریخ اگر شکست افراد است پیروزی جامعه است.

... اما خرمدینان پس از بابک نیز ماندند. چنان که در زمان خلیفه واثق (۲۳۲ - ۲۳۷)، چند سالی پس از مرگ بابک، بار دیگر در ناحیه اصفهان سر به شورش برداشتند.

از آن پس تا قرن ششم از ایشان در تاریخها نامی نیست. اما پیداست که در این زمان نیز بوده‌اند زیرا در زمان خلیفه مسـ... ترشد (۵۲۹ - ۵۱۲) بار دیگر قیام می‌کنند. این بار مرکز نهضت دوباره آذربایجان بوده است. دامنه این قیام به حدی وسیع بوده که خلیفه به گفته تاریخ نویسان «به نفس خود، با لشگری جرار» برای سرکوبی ایشان حرکت می‌کند، اما در این جنگ کشته می‌شود. پس از این تاریخ، و به رغم این پیروزی دیگر از قیام خرمدینان در تاریخ اثری نیست جز این که محقق می‌نویسد: «خرمدینان ... حتی در قرن هشتم هجری در ایران وجود داشته‌اند».

## علل شکست بابک

شاید بتوان عوامل شکست بابک را اینها دانست:

۱- چنان که دیدیم بابک با امپراتوری وسیع و عظیمی به جنگ برخاسته بود، نیروی مادی و نظامی دشمن بسیار زیاد بود.

۲- باید گفت که در ایران آن روز پراکندگی جغرافیایی موجب پراکندگی دلها بود. میان خراسان و آذربایجان ارتباط واقعی نبود. در نهضت ابومسلم، آذربایجان بی‌خبر ماند و در قیام بابک، خراسان. ندای خرمیان، چنان که دیدیم، به دهقانهای سرزمین بیگانه ارمنستان (که همسایه آذربایجان است) رسید، اما به دهقانهای خراسان که سخت دور بودند نرسید.

۳- سرداران ایرانی سخت پراکنده دل بودند و هر کدام سودائی دیگر داشتند.

۴- به ظن قوی، زرتشتیان ایران نیز از بابک طرفداری نکرده‌اند همچنان که اجدادشان از مزدک بیزار

تا تدبیر کنم و من جان و مال فدای تو کنم و از این دهقانان که متابع تو یاری خواهم و ما ترا بهیم از سپاه روم».

از این گفته معلوم می‌شود که بابک در میان دهقانان ارمنستان نیز طرفدارانی داشته است. اما سهل به جای مراجعه به دهقانان، به افشین پیام می‌دهد که «بابک را به حصار خویش اندر کردم، کس بفرست تا بدو سپارم».

بابک بر سر سفره است که بند بر او می‌نهند. در لحظه‌ای که گماشتگان افشین او را می‌برند به سهل می‌گوید: «آرزان فروختی مرا بدین ناکسان».

هنگامی که خبر دستگیر شدن بابک به بغداد می‌رسد خلیفه سر و دستار نداند که کدام اندازد، دستور می‌دهد که او را به سامراء ببرند و خود نیز عازم آنجا می‌شود در اینجا نیز شباهت میان تاریخ و افسانه شگفت است، بابک در میدان فریب و نیرنگ شکست می‌خورد نه در میدان جنگ.

در نزدیکی سامراء خلیفه و بزرگان دربار ناخودآگاه به استقبال بابک می‌آیند: به طور ناشناس می‌آیند تا شبانی را که بیست و دو سال تخت یکی از بزرگترین امپراتوریهای عالم را لرزانده بود از نزدیک ببینند.

به گفته جرجی زیدان، «معتصم و سایر افراد خاندان خلافت به پیشواز افشین (باید گفت به پیشواز بابک) آمدند و باور نمی‌کردند که از خطر نجات یافته‌اند».

تشریفاتی که خلیفه برای ورود بابک ترتیب می‌دهد شنیدنی است: دو صف پنج فرسنگی از مردم در دو سوی راه تشکیل می‌دهند و بابک و برادرش را جامه‌های خاص می‌پوشانند و بابک را بر فیل و برادرش را بر شتر می‌نشانند و آنان را بدینگونه از میان دو صف عبور می‌دهند.

چنین نمایشی برای سرداری شکست خورده در تاریخ بی‌سابقه است.

شاعری وابسته به درگاه خلیفه در عظمت این روز می‌سراید:

پیروزی یعنی این. این فتوحی است که کسی مانند آن را ندیده است.

سرانجام خلیفه و بابک روبرو می‌شوند! و بابک مرگ را انتخاب می‌کند که عظیم‌ترین حماسه‌هاست. و در این حماسه راستین تاریخی، ماقول نظام‌الملک را نقل می‌کنیم که یکسر دشمن بابک و بابکیان است تا بهترین گواه باشد:

«چون یک دستش ببریدند دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید، همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت: «ای سگ این چه عمل است؟» گفت: «در این حکمتی است: شما هر دو دست و پای من بخواهید برید، و گونه روی مردم از خون سرخ باشد. خون از روی برود زرد باشد. من روی خویش از خون سرخ کرده‌ام تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که رویم از بیم زرد شد.» در مرگ نیز مردی باید

سر او را به خراسان فرستادند و در نقاط مختلف